

فرزندآوری

چالشی پرسش انگیز

فرزند برای والدین یا والدین برای فرزند

انسان سالم، جامعه نیکبخت

نگارش و تبیین: احمد علینقی

1397/04/20

پیشگفتار

همانطور که رابطه‌ی مابین تمامی پدیده‌های اجتماعی را بر دو اصل زنجیروارگی و اثرگذاری نسبی بر یکدیگر می‌دانم. بر همان اساس نیز موضوع فرزندآوری را در همین کانال قرار می‌دهم. و از آن روی که اصولاً موضوعات چرایی و چیستی فرزندآوری در چالش‌های نظری اجتماع ایران قرار نمی‌گیرند و عموماً بیشتر به موضوع کیفیت تربیت فرزند پرداخته می‌گردد. لذا از آنجهت که اصلاح و تحول جامعه به کلیه‌ی امور اجتماع بشری متصل می‌باشد. بدین روی به مقوله‌ی چرایی و چگونگی فرزندآوری ورود می‌کنم. موضوعاتی که دقیقاً به کلیه‌ی مسایل جامعه ارتباط تنگاتنگ و درهم تنیده دارند و از دو منظر جمعیت‌شناختی اجتماعی و اقتصاد اجتماعی، بسیار با اهمیت و قابل توجه می‌باشند.

مقوله‌ی فرزندآوری در این اوراق نه از جهت کنترل موالید یا جمعیت‌شناختی و مردم‌شناختی، بلکه از دیدگاه مهندسی مدیریت اجتماعی مورد تفحص و بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده معتقد است؛ همانطور که جامعه با مدیریت احساسی و هیجانی در انحراف قرار می‌گیرد و مدیریت نادرست را اساس درهم‌ریختگی اجتماعی می‌داند. لذا مدیریت فرزندآوری و کنترل جمعیت نیز پایه‌ای بجا و سنجیده در مدیریت اجتماعی تلقی می‌گردد. و برای آنکه مدیریت اجتماعی بتواند پایگان‌بندی اجتماعی را سیر کند و به اصلاح پایانه‌های زیست توفیق یابد، لذا ضمن اصلاح جامعه، اصلاح انسان نیز می‌تواند به این امر کمک نماید. گفتمان مطرح در این نوشتار، مطالبی نو و بدیع می‌باشند و از آن روی که نویسنده بازشدن جامعه را دنبال می‌کند و به مقولاتی جدید و معمولاً غیرتکراری ورود می‌کند. لذا امید است که تئوری‌های نوگرا و قالب شکن مطرح شده از طرف نویسندگان، ضمن اینکه شائبه ایجاد ننمایند. بلکه تلنگری برای چالش ذهنی نیز باشند.

احمد علینقی

مقدمه

از پرسش‌های شاید بدون جواب در هستی؛ چرایی بشر و چگونگی زندگی بشر است. چرا آدمی آمده و حال که آمده باید چه کند؟! البته با صور ریز و درشت و با کیفیت‌های گوناگون، پاسخ‌های ناکاملی برای این پرسش‌ها مطرح شده است. اما مسلماً این پاسخ‌ها تام نبوده و اصولاً پاسخگویی در موارد چرایی و چیستی آدمی و زندگی آدمی، چارچوب استدلالی و منطق خردگرایانه ندارند. ولی با این حال مهم آنست که بدانیم آدمی هست و تا آینده‌های نامعلوم نیز خواهد بود. براین اساس می‌توان گفت اصلی‌ترین دلیل و هویت زندگی نسل بشر، زایش نسل و زادوولد می‌باشد. بر مبنای آنچه بیان شد، بدون تردید فرزندآوری، شرط بنیادی زیست بشری و لازمه‌ی ادامه و پایش نسل آدمی می‌باشد. انسان‌ها التزام قطعی دارند تا بدون وقفه نسبت به فرزندآوری و توارث عمل کنند. اما نقطه بارز در این مقطع این است که درک کامل در باب فرزندآوری داشته باشیم. یعنی اینکه به سطحی از فهم و شعور برسیم که بمانند همه امور زندگی، در حوزه‌ی فرزندآوری و زایش نسل نیز به سازه‌سازی منطقی و خردمندانه دست یابیم. منظور اینست که مفاهیم «چیستی؟ چرایی؟ چگونگی؟» را به متن زیست و فرزندآوری وارد کنیم. بدین معنا که مفاهیم مطلوبی را برای زندگی تبیین کنیم. در واقع پرسش‌های بنیادی در مورد خلقت و زیست مطرح کنیم و در همین راستا ضمن ارایه ادله و پاسخ‌های صحیح و کاملاً منطقی نقشه‌ی راه مناسبی را برای زندگی طراحی نماییم.

اینکه فلسفه زندگی چیست؟ چگونه باید زندگی کرد؟ آیا زندگی بدون هدف است و باید به انتظار رخدادهای تصادفی بنشینیم؟ آیا می‌توان برای زندگی هدفگذاری نمود؟ به واقع طرح این پرسش‌ها دقیقاً به زندگی ما مربوط می‌باشد و با نوع پاسخ به این پرسش‌هاست که کیفیت زیست خودمان را چپ‌نشین و راسته می‌کنیم. برخی فلسفه‌ی چرایی و اصل زیست را به طبیعت و اصل ماده‌ی موجود (مواد هویدا و تاریک) و انرژی تاریک در هستی گره می‌زنند و برخی دیگر نیز نظم موجود را به ناظم و هدایت‌گر اصلی، همانا خداوند وصل می‌کنند. ولی در هر صورت هر دوی این گونه‌های تفکری و عقیدتی رویکردی خاص به وجود و زیست دارند و درباره‌ی کیفیت نظم در هستی و زندگی مواضع گوناگونی را ارایه می‌نمایند. اما در کل هر دوی این دو نوع تفکر، از نظریه‌ی بی‌نظمی خالص و نبود نظام ساختاری در دنیا استقبال نمی‌کنند. آنچه در این نوشته مطرح است، طرح گفتمانی نوظهور و مختصر برای پاسخ دهی به پرسش‌های بالا برای هدف چیستی زندگی است. لذا روشن می‌باشد که هدف شاخص در این نوشته اصلاً موضوع جمعیت‌شناسی و کنترل جمعیت و

موضوعات مترتب بر آن نیست. نوشته‌ی پیش رو بر آنست تا با طرح مطالبی نو، رویکرد اصلاح جامعه را به دو کلان مبحث متصل نماید. این دو کلان مبحث، موضوعاتی چالش‌انگیز هستند که اگر بدانها توجه گردد و به مدیریت کشوری راه یابند، قطعاً در تغییر و تحول نظام زیست موثر می‌افتند.

یک وجه از این تحول‌گرایی برای زندگی، به مقوله‌ی «چرایی فرزندآوری» و وجه دیگر به «چگونگی فرزندآوری» می‌پردازند. این دو طرح گفتمانی می‌باشند که بدون تردید به اصلاح جامعه‌ی می‌گرایند. در بخش نخست به طرح این موضوع می‌پردازیم تا اینکه مشخص گردد، آیا در فراگرد فرزندآوری فقط خواست و میل والدین شرط هستند. یا اینکه پدران و مادران باید به این درک برسند که فرزندان و خواست و میل آنان نیز شرطی مهم و حتی اساسی می‌باشد و لازم است که به کیفیت زندگی فرزندان در دوران پس از تولد نیز توجه به عمل آید و برای فرزندانمان شرایط کیفی مناسب و خوبی مهیا کنیم. این موضوع در شرایط کنونی شرطی مهم در زندگی به خود گرفته و اصلی بنیانی در زندگی بشریت بشمار می‌آید. این خواست و میل فرزند زمانی بیشتر نمود پیدا می‌کند که به مقوله‌ی فرزند طلاق در دنیای مدرن توجه بیشتری گردد. زیرا که پدیده‌ی طلاق اصلی جافتاده در زندگی به حساب می‌آید و «فرزندان طلاق» مقوله‌ی سردرگمی به حساب می‌آیند. این قضیه یعنی اینکه، خواست و وضعیت فرزندان شرط اصلی قرار گیرند و میل و کیف خودمان را از قبل «بچه داشتن» در درجه‌ی بعدی قرار دهیم. این فرایند همان مهندسی توالد نام دارد.

در بخش دوم با طرح وجه دوم، به موضوع اصلاح ژنتیکی انسان اشاره می‌گردد. موضوعی که بسیار مناقشه‌انگیز و مهم می‌باشد و نظرات مخالف و موافق خاصی نیز دارد. مهندسی توارث بر این بخش نامگذاری شده و تقریباً و شاید موضوعی فرای تولید نسل باشد. یعنی نخست باید از منظر ژن‌شناسی و اصلاح ژنتیک به حتمیت رسید، و سپس اقدام به فرزندآوری نمود. البته موضوع اصلاح ژنتیکی در این اوراق انحنای قابل توجهی با موضوع اصلاح نژادی معرف در جهان و در قرن بیستم دارد و موضوعی با رویکرد اصلاح اجتماعی را دنبال می‌کند و از اصلاح و ارتقای فیزیکی با هویت «ابرادمی» اجتناب کامل دارد.

مهندسی توالد و تناسل

بدون تردید یکی از ارکان متمایز و برجسته‌ی کره‌ی زمین، وجود موجودات زنده بر روی این سیاره است. سیاره‌ای که با وجود همین موجودات و جانوران، تمایز ویژه‌ای با دیگر سیارات پیدا کرده و همین موجودات

نیز با پایش نسل خود، مرز تفاوت را ماندگار نگه داشته‌اند. و اگر پایش نسل موجودات حفظ نگردد، بی‌شک این سیاره نیز مرده می‌گردد. پس وجود موجودات زنده و جانوران مختلف است که حیات و سرزندگی را به این سیاره ارمغان داده و خط فرق شمرده می‌گردد. اما در میان همین موجودات مختلف، بوده‌اند جانورانی که نتوانسته‌اند خودشان را با وضعیت‌های جدید سازگار نمایند و در نتیجه از صحنه‌ی گیتی حذف شده و یا اینکه جای خود را به دیگر موجودات جدید سپرده‌اند.

آدمی موجودی است که گذشته‌ی تاریخی خیلی طولانی و مدید بر روی این سیاره ندارد. ولی مطمئناً نیرومندترین موجود بر روی کره‌ی زمین به شمار می‌آید. موجودی که بی‌گمان توانایی و قابلیت‌های خاص خود را دارا بوده و به جهت برخورداری از هوش و شعور بی‌همتا و بی‌اندازه، یگانه موجود ویژه و توانمند نامیده می‌شود. این موجود فطرتاً و ناچاراً نیاز به پایش و ادامه‌ی نسل خود را دارد. پایش و تولید نسل ضمن اینکه اصلی‌گریزی و فطری بمانند دیگر جانوران می‌باشد؛ بلکه عنصری ضروری برای حفظ نسل انسان نیز تصور می‌شود. هرچند که باید در نظر داشت این توالد و فرزندزایی نباید بی‌حد و مرز و بدون کنترل تلقی شود. چراکه در صورت احاله‌ی مقوله‌ی فرزندآوری و تولید نسل به سیرطبیعی و ره‌اشده، روند زیست‌شدت مختل شده و مشکلات غیرمترقبه‌ای را برای بشریت حادث می‌گرداند.¹ لذا ناچاراً واجب است که توالد نسل برای آدمی را برنامه‌مند و حساب شده گردانیم و «مهندسی تولیدنسل» را جاری نماییم. شرطی که یقیناً بسیار حایز اهمیت و لازم برای نسل بشر می‌باشد و چگونگی و کیفیت جامعه‌ی بشری در گروی آن تضمین می‌شود. پس چنانچه مدیریتی بر تولیدنسل صورت نگیرد و فرزندآوری را به حال خود رها کنیم، قطعاً مشکلات جامعه‌ی بشری بیشتر خواهند شد. می‌دانیم که عرصه‌ی جغرافیایی برای هر مردمی محدود است و مردمان نمی‌توانند به دیگر مناطق دسترسی زورمندانه پیدا کنند. زیرا که این امر خود امری ضدانسانی شمرده می‌گردد. براین مبنا حال که محدودیت بوم جغرافیایی را درک می‌کنیم و بنابر منزلت انسانی و احترام به دیگر مردمان بر سیاره‌ی زمین، این امر را پذیرفته‌ایم. لذا لازم است که به این محدودیت حرمت گذاریم و برنامه‌ی زیست اجتماعی خویش را براساس محیط اختصاصی و محدود خودمان آذین نماییم.

1- دانشمندان ارقام مختلفی را برای کل جمعیت آدمی از روز ازل، مطرح نموده‌اند. اما رقم 19/000/000/000 تقریباً منطقی‌تر بنظر می‌رسد. اما امروز شاهد حضور بیش از هفت و نیم میلیارد انسان بر روی کره‌ی زمین می‌باشیم. باوجودیکه این اختلاف در جمعیت آدمی، مربوط به حدود تخمینی بین 200 هزار تا پانصد هزار سال پیش تا امروز است. پس در حسابی سرانگشتی و با سیر سوپر تصاعدی بعید نیست که این جمعیت تا 1000 سال آینده سر به رقمی غیرقابل تصور بزند.

این همان قایل شدن به حق خویش و احترام به حقوق انسانی در جهان امروز است. اما مسلم است که مدیریت بستر زیست در این محدودیت هم خیلی آسان نیست. جوامعی که توانسته‌اند مدیریت اصولی و صحیح بر جامعه‌ی خود جاری نمایند، جوامع و مردمان خوشبخت نامیده می‌شوند. یکی از اصول مدیریت برای ایجاد زمینه‌های نیکبختی و رفاه اجتماعی احترام به حقوق انسان‌هاست. حقوقی که بر مبنای نیازها و ضروریات انسان طراحی شده و تمایلات و الزامات جامعه و مردم یک بوم و کشور را برآورده سازند. یعنی فضای موجود (در عین محدودیت محیطی و جغرافیایی) برای همه باشد و همه‌ی مردم در جامعه از حقوق لازمه و یکسان برخوردار باشند. این حقوق اجتماعی- انسانی اصولی هستند که موجب خشنودی و رضایت مردم می‌گردند. بر این مبنای پرواضح است که فضای اجتماعی بر مبنای نیازهای انسانی، اصلی بااهمیت و الزامی شمرده می‌گردد. و حال که قرار است فضا برای مردم یک جامعه مهیا گردد و مردم به رضایت قلبی برسند؛ پس ضرورت دارد که فضا را به هیچ عنوان تنگ و محدود نکنیم و محدودیت‌های بیشتری ایجاد نکنیم. زیرا که فضای زمین خودبخود محدود است و محدودیت بیشتر جایز نیست. این مولفه‌ی حفظ فضا در حد استاندارد و نیاز اجرا نمی‌گردد، مگر آنکه فضای معقول و مناسبی برای انسان‌ها در همه حال و در همه زمان تعبیه و پایش نماییم. این دستاورد اجتماعی که الزام اجتماعی شمرده می‌شود بشرطی فراهم می‌گردد، که بر زایش آدمی و تولیدنسل انسانی نظارت برقرار شود و کنترل موالید صورت گیرد. این همان اصل مهندسی موالید است که در چارچوب مدیریت اجتماعی مناسب و اصولی بدست می‌آید.

بخش اول

«مهندسی توالد نسل»

عقلانیت ابزاری در فرزندآوری

همانطور که فرزندآوری اصلی احساسی برای آدمی بوده و در دوران کنونی دو هدف شاخص «حفظ نسل خانوادگی» و «صرفاً داشتن فرزند» برای فرزندآوری تعریف شده است. اما این تعاریف به هیچ عنوان معرف کاملی برای فرزندآوری نیستند. چراکه برای مثال، در گذشته یک بعد عظیم در موضوع فرزندآوری، داشتن پشتوانه‌ی نیروی کار بود. ولی در عصر حاضر این موضوع بسیار کمرنگ شده و با گذار از دوران کشاورزی و ورود به عصر فراصنعت، دیگر این نوع تفکر و عقیده در جوامع مدرن جایی ندارد و به استثنای جوامع و قبایل ابتدایی و خانواده‌های نازل فرهنگ، فرزند را به عنوان نیروی کار کمکی برای کار در مزرعه و غیره نمی‌بینند. بنابراین همانطور که پیوسته دو مسئله‌ی مهم هستند که بر حوزه‌ی زیست اجتماعی اثرگذاری دارند. این دو مسئله بر حوزه‌ی فرزندآوری نیز شامل می‌گردند.

1- کلا جامعه‌ی بشری هیچگاه به تکامل و وحدت عقلانیت نظری و رفتاری نمی‌رسد

2- تمامی پدیده‌های اجتماعی در کانال زمان و مکان است که رشد می‌یابند

بنابراین مقوله‌ی فرزندآوری نیز درون این دو اصل قرار گرفته و ضمن اینکه نمی‌توان هیچگاه هدف و رفتار عقلانی برای آن قرار داد. بلکه باید در زمان و مکان خاص نیز تعریف مستقل و مجردی داشته باشند. اینکه جامعه‌ی جهانی - بشری هیچگاه به همگرایی کامل و شاید مطلق نمی‌رسد دقیقاً ریشه در کثرت نوع عقیده و تفکر انسان‌ها دارد^۲. اما باید بر این اصل کلان برسیم که بستر زیست میدان جنگاوری و مبارزه نیست که همیشه در اندیشه‌ی جنگ میدانی با دیگران باشیم. بلکه بستر زندگی عرصه‌ی تصادم تفکرات و عقاید است و تعارض تفکرات نه تنها بد نیست که اصلی شایسته و مناسب نیز می‌باشد. لذا است که بدانیم عرصه‌ی فرزندآوری و مقوله‌ی جمعیت اجتماعی نیز میدان مسابقه و رقابت برای داشتن نفوس بیشتر نیست. ، بلکه میدان زیست عموماً بستری برای زیستن و خوب زیستن است. پس مهم است که مقوله‌ی فرزندآوری و

2 - عنصر آدمی هیچگاه خودش را ناقص نمی‌بیند. لذا بسته به نوع تفکر خودش است که زمینه‌ی زیست را می‌چیند. حال چنانچه فرد یا افرادی تمامیت خواه و خودبین، حاکمیت جامعه یا کشوری را درست گیرند، این عدم همگرایی و همسانی زیستی، بشدت لطمه خورده و اصلاً امکان همفکری و همسازی میسر نخواهد بود. البته ضرورت به ذکر است؛ همانطور که وحدت و یگانگی برای کلان جامعه‌ی بشری متصور نیست. ولی همانطور لازم و بایسته است که بر امر مدیریت یگانه و واحد برای جامعه‌ی جهانی بکوشیم. زیرا که در غیر اینصورت هیچگاه جامعه‌ی انسانی روی آرامش کلان نخواهد دید.

زایش نسل را در پوشش عقل‌گرایی قرار دهیم. یعنی اینکه ضرورت دارد تا اصل عقلانیت را وارد فرایند فرزندآوری کنیم و رفتار ایجاد جمعیت اجتماعی را نیز در عقلانیت قرار دهیم. زیرا که انبای بشر هیچگاه به همفکری نمی‌رسند تا اینکه به همگرایی و هم‌هدفی نایل شوند. این قضیه در این اصل نهفته است که هیچ الگوی نظری و عملی یکسان و همیشگی برای زیست بشری وجود ندارد و مخصوصاً بشر در کانال زمان و مکان است که دست به جریان سازی زندگی می‌زند. پس با این وصف، ضمن اینکه الگوی ثابت و ماندگاری برای فرزندآوری متصور نمی‌باشد و دقیقاً فرزندآوری پدیده‌ای وابسته به مکان و زمان می‌باشد، ولی از طرف این اصل جدی است که نسل بشریت باید باقی بماند. و چنانچه این لزوم با خرد همراه گردد، مسلماً بازخور مهندسی فرزندآوری خیلی اثربخش و کارا خواهد بود.

چالش‌هایی که به مشکل می‌گیرند

آنچه که در بخش‌های پیشین در باب فرزندآوری مطرح شد، به دو مقوله‌ی مجزا و شاید متناقض اشاره دارند. موضوعاتی که به دو چالش یا پرسش وهم‌انگیز و مبهم منتهی شده و فرایند و هدف فرزندآوری را پرسش انگیز و مبهم می‌نمایند. این دو چالش بزرگ و اصولی، اسرار پنهان شده در مقوله‌ی فرزندآوری شمرده می‌شوند و کلید بازکننده‌ی این قفل نیز مشخصاً در پوشش مهندسی توالد دیده می‌گردد. اما این دو پرسش چالش‌انگیز دو هدف متضاد و حتی متناقض را دربر دارند. اینکه والدین شرط اصلی هستند؛ یا اینکه فرزندان به عنوان هدف منظور می‌گردند. یا اینکه هر دو را باید در فرایند توالد در نظر گرفت:

– رضایت و نفع والدین- شرط اصلی میل و نیاز فیزیکی- روانی پدر و مادر است

– رضایت و نفع فرزند- شرط اصلی توجه به نیازها و خواست‌های فرزندان است

این دو قضیه دقیقاً اشاره به همان دو رویکرد احساسی و عقلانی در مقوله‌ی فرزندآوری دارند. وجه نخست دقیقاً ارایه رابطه‌ی احساسی- غریزی در مورد فرزندآوری را بیان می‌نماید و وجه دوم، مبین عقلانیت در فرایند مهندسی توالد می‌باشد. زاییدن و داشتن بچه مقوله‌ای غریزی- احساسی و مهندسی توالد یا مدیریت فرزندآوری مقوله‌ای عقلانی می‌باشند. اما نکته‌ی مهم آنست که در یک جمع دونفره‌ی زن و مرد به عنوان خانواده (و خصوصاً زن خانواده) اصلاً به موضوع فرزند داشتن نگاه عقلانی ندارند. زیرا که فرزندآوری را اصلی جوهری در زندگی دانسته و خودشان را محق به داشتن بچه می‌دارند. این همان نگاه احساسی به فرزندآوری

می‌باشد و اصلاً در گفتمان عقلانیت و خردگرایی قرار نمی‌گیرد. چه بسا بدتر آنکه اگر این حق را به اموری چون باور عقیدتی و مذهبی وابسته کنیم؛ در اینصورت موضوع احساسی بودن شیب بیشتری پیدا می‌کند و هر خانواده با استدلال در چارچوب منطقی زندگی، خودش را از دو جنبه‌ی غریزی- فطری و اجتماعی - مدنی واجب به داشتن فرزند می‌نماید. یعنی درپس این تفکر داشتن بچه واجب و لازم و اصلی غیرقابل تغییر می‌باشد. اما نکته آنست که در ورای این اندیشه و تفکر احساسی هیچ هدفی از فرزندآوری دیده نمی‌گردد و هر پدر و مادر، داشتن فرزند را حقی طبیعی و خدادادی قلمداد می‌کنند.

اما موضوع قابل توجه در این نوشتار آنست که در عین احساسی بودن موضوع فرزندآوری و نبود هدف روشن از این فرایند، ولی انسان امروز تکلیف دارد تا برای ایجاد نظم و نظام در زندگی، این فراگرد را تا اندازه‌ای «تعریف مند و تعیین شده» گرداند و هدف و ساختاری هرچند مختصر و نازل را برای تولید نسل چیش و تهیه نماید. این برنامه گذاری و تعریف نمایی در پوشش ساختاری با نام مهندسی توالد، نیازی عقلانی و منطقی و یا حتی الزامی و حتی فوریتی برای زیست امروزین می‌باشد. فراگردی که ساختار زندگی را به خوبی سازماندهی می‌کند و هدفگذاری عقلایی- منطقی را در جامعه ایجاد می‌نماید. ما امروز در بسیاری از برنامه‌های زندگی، تعریف مفهومی و برنامه‌های معین و ساختار شده نداریم و با وجود رشد زندگی و توسعه در همه‌ی ابعاد زیست، هنوز هم در آغاز یا پیچش راه قرار داریم. مثلاً به رغم پوشش چتر دموکراسی و انسان‌گرایی در تمامی امور جهانی، چرا در باب فرزندان طلاق برنامه‌ی مفهومی یا مهندسی تحلیل بسیار واضح نداریم؟ پدیده‌ی طلاق در عصر کنونی مقوله‌ای بسیار اساسی و ضروری در زندگی بنظر می‌رسد و در پوشش اصول دموکراسی و حقوق فردی، نمی‌توان دو فرد زن و مرد را به زندگی مشترک و بدون رضایت، ملزم و وادار نمود. اما در کنار این اصل ضروری و واجب اجتماعی در زمینه مفهوم اجرای طلاق و جدا شدن زن و مرد بدون تفاهم، لازم می‌نماید در مورد پدیده‌ای با نام فرزند طلاق نیز مفهوم سازی روشن و قطعی داشته باشیم. معنای این سخن در اینست که اندیشه‌ای مشخص و مفهومی برای فرزند یا فرزندان طلاق قایل گردیم. یعنی حقوق شخصی عنصری با عنوان فرزند که پدر و مادر خود را از دست داده و از حق طبیعی و بدیهی خود محروم گشته است، دقیقاً و یقیناً مشخص و معلوم باشند. طرح این موضوع و مبهم نمایی حقوق فرزند طلاق از آن روی نیست که ضعف و نقصان را به مقوله‌ی قاعده طلاق وارد سازیم و نبود قانون را ذکر نماییم. زیرا که می‌دانیم موضوع طلاق در تمامی دنیا قاعده‌مند می‌باشد و

ضعف و کاستی در قانونگذاری نداریم. بلکه منظور اینست که با وجود قوانین احترام شماری به حقوق فردی زن و مرد و کرنش به مقام انسانیت برای تعیین زندگی شخصی و منزلت «حقوق فردی» در دنیای پیشرفته و روبه توسعه، برای «چه شدن فرزند طلاق» مفهومی روشن پیدا کند. چراکه در واقع مفهومی قاعده‌مند و معین از آینده‌ی فرزند طلاق در دنیا نداریم. بدان معنا که آیا در مفهوم کلان طلاق، تعاریف و ساختاری معین از دکتربین زندگی بعد از طلاق برای فرزند چینی کرده‌ایم؟! آیا پدر و مادر جدا شده، تفکری با مفهوم پیشامدها و آینده نگری را برای فرزند خود منظور می‌دارند؟! در واقعیت و حقیقت با وجود «سازه‌ی لذت (لذت جنسی)» در هنگامه‌ی ازدواج و «سازه‌ی میل (خواست فردی)» در موقع طلاق^۳، پس «لذت و میل فرزند» چه می‌شود؟! همانطور که مرد و زن (پدر و مادر) به حقوق فردی خود فکر می‌کنند و برای محفوظ ماندن حقوق خویش (همان حقوق انسانی) رهایی و طلاق را امری لازم و نجات بخش تصور می‌کنند. آیا اندکی هم به حقوق فرزند یا فرزندان (حقوق انسانی فرزندی) و نظر و میل آنان توجه دارند؟! در این راستا به استثنای مفاهیم حقوق فردی - مدنی که برای فرزند با مفهوم یک انسان اجتماعی و به عنوان عنصر جامعه و یک انسان ملحوظ داریم، آیا حقوق او در بعد از طلاق پدر و مادر چه می‌شوند. و کلا آیا از مفاهیم عنصری با نام فرزند تعریف مشخصی در جامعه برخوردار می‌باشیم؟! اینکه در موقع طلاق، چرا برای لذت و میل فرزند و حقوق مفهومی چیستی و کیفیت زندگی فرزند یا فرزندان هیچ قاعده‌ای در نظر گرفته نمی‌شود، موضوعی بسیار مبهم و غیرقابل پیش‌بینی مانده و هیچ تفکر ارزشمند و ساختارمندی در پس آن نیست. بدان معنا که جدای از حقوق فردی، آیا حقوق فرزندی نیز برای فرزندان طلاق قایل می‌باشیم. به واقع دو موضوع حقوق فردی - مدنی و حقوق فرزندی موضوعاتی مجزا از یکدیگر هستند. حقوق فرزندی در اینست که به این فهم برسیم که چرا پدر و مادر در پوشش حقوق فردی و با رسیدن به حد عدم تفاهم، به راحتی به طلاق و جدایی می‌رسند. اما نقش آنان در چیست شدن فرزند مفقود می‌گردد؟ یا اینکه فرزند در کجای فرایند طلاق قرار دارد؟ آیا به نیاز و خواست فرزند یا فرزندان توجهی می‌شود؟ آیا روان سنجی فردی - اجتماعی از فرزندان طلاق صورت می‌گیرد؟ در اصل موضوع به هنگام طلاق، آیا عنصر فرزند نقشی جز ابزار بازی در بین والدین را دارا می‌باشد؟! آیا دعوا و بگومگوی پدر و مادر برای مالکیت فرزند یا فرزندان در زمان پس از طلاق، مفهومی جز این ندارد که پدر و مادر بازهم فقط و فقط برای میل خود است که به دنبال مالکیت

3 - منظور لذت و میل زن و مرد یا پدر و مادر است.

می‌دانیم که بیشتر جوامع بشری از برنامه‌ریزی کامل و ابعادی در مورد فرزندآوری و چگونگی عمل در خصوص فرزندآوری تهی هستند و معمولاً برنامه‌ای با نام فرزندآوری ندارند. اما این نکته نیز نباید فراموش گردد که فرزندآوری به عنوان یک خرده فرهنگ زیستی، قاعدتاً در دیگر فرهنگ‌های زیستی حل می‌گردد. برای مثال هرچند فرایند فرزندآوری در بسیاری از ملل تابع شرایطی از قبیل نیروی کار، اقتصاد خانواده، اقتصاد ملی، آینده نگری، آینده‌ی فرزندان، اصلی دینی، لذت از بچه، موهبتی الهی، تحفه‌ی زندگی، فصل مشترک ازدواج، نتیجه‌ی آمیزش زن و مرد و موارد دیگری تعریف می‌شود. ولی همین خرده فرهنگ‌ها در باره‌ی موضوع و شرط فرزندآوری، خودشان علتی بالاتر برای فرزندآوری به شمار می‌آیند. عللی که هر کدام خودشان یک خرده فرهنگ بشمار می‌آیند و بدون تردید در کلان فرهنگ ملی - میهنی و یا قومی - بومی جای می‌گیرند و فرهنگ زیستی نامیده می‌شوند.

اما موضوع قابل تامل آنست که فرزندآوری یکی از اعمال فطری بشریت است که تقریباً از برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده برخوردار نمی‌باشد و در بیشتر موارد تابع شروط ذکرشده در بالا می‌باشد. ولی بی‌شک رخدادی خوشایند و لازم شمرده می‌گردد. بدین لحاظ است که فرزندآوری اصلی بنیادی در تشکیل خانواده و اجتماع شمرده می‌شود و اصلی غیرقابل چشم‌پوشی در طول غریزه‌ی آدمی است. این اصل مولفه‌ای الزامی برای ماندگاری نسل بشر و پایش جامعه است. باید آن را پذیرفت و در همه حال حفظ نمود. اما از آن روی که جامعه‌ی جهانی امروزی از نظام تعریف شده در اداره‌ی اجتماعی برخوردار است و بی‌نظمی باعث مشکلات می‌شود. لذا بهتر و شاید واجب باشد تا برای تولیدنسل برنامه‌ی ساختارمندی تعریف گردد. این برنامه‌بندی و ساختارریزی برای هدف بزرگ زندگی، همان مهندسی کردن است که تحت مدیریت نتیجه‌گرا و اثربخش قرار می‌گیرد. البته این گفته‌ها نزد بسیاری غیرممکن و نالازم تصور می‌گردد و فرزندآوری در چارچوب را بایسته و مقبول نمی‌دانند. زیرا که اصلی خدادادی و فطری می‌باشد و نتیجه و هدف اصلی از تشکیل خانواده است. ولی از آنجهت که برنامه‌ریزی و مدیریت مهندسی شده برای همه چیز کارامدی را به دنبال دارد. لذا در این مورد نیز بدنیت کوشش و تلاش گردد تا فرزندآوری را مهندسی نماییم. و این مهندسی، یقیناً در دامن و در پوشش یک مدیریت کارساز اجتماعی حادث می‌گردد. این کارسازی مدیریت و ساختارنمایی فنی بر تولیدنسل رخدادی خیلی غریب با جامعه‌ی بشری نیست. بلکه می‌تواند حتی از طبیعت نیز اقتباس گردد.

بسیار پیش آمده که آدمی از رفتارها و اشکال حیوانی و طبیعت الهام گرفته و اختراعات مهمی را خلق نموده است. مثلا هواپیما از پرندگان؛ زیردریایی از ماهیان و خیلی چیزهای دیگر از طبیعت الگوبرداری شده‌اند. اگر نگاهی به میدان طبیعت اندازیم و مطالعه‌ی پژوهشی در جامعه انجام دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که کنترل موالید در طبیعت نیز وجود دارد و اصلی طبیعی و بدیهی می‌باشد. پس چرا آدمیان به این امر کوشا نباشند و از طبیعت تبعیت نکنند، تا اینکه به مشکلی برنخورند و جامعه‌ی خوشبخت و آراسته‌ای داشته باشند. برخی پرندگان ماده و یا زنبورها با از بین بردن تعدادی از تخم‌های خود زمینه و فضای بیشتری را برای نسل موجود باز می‌کنند. به عبارت دیگر هر چقدر تعداد اعضای گروه کمتر باشد منابع غذا بیشتر و محیط زیست نیز فراختر خواهد بود. این موضوع برای جامعه‌ی بشری نیز موثر می‌افتد. بشرط آنکه با تعدیل جمعیت و نفوس، به به فرحناکی زیستی برسیم

بنابر نظر کارشناسان حوزه‌های جغرافیای زیستی و منابع آب، سرزمین ایران گنجایش 60 تا 65 میلیون جمعیت را دارد. حال آنکه امروز با جمعیتی بیش از هشتاد میلیون مواجه می‌باشیم و مشکلات زیادی در حوزه‌های مختلف زیستی از جمله آب و هوا، اشتغال و حفظ محیط زیست داریم. هرچند بر این امر اذعان است که مدیریت امروزی کشور بسیار مشکلات دارد و به همین دلیل است که در حوزه‌ی مدیریت منابع آبی و زیست محیطی به مشکل برخوردیم. ولی این امر بدیهی است که سرزمین ما با تکنولوژی فعلی، قطعا تحمل جمعیت بیش از این را نخواهد داشت⁴. به همین جهت است که با وجود محدودیت در منابع آب و خاک حاصلخیز و مفید و خیلی چیزهای دیگر، بایسته است تا مهندسی موالید را در کشور به جد انجام دهیم. این اقدام بدان دلیل ضروری است که می‌دانیم با توجه به فضای فعلی، نه تنها نسل امروز از این امر اجباری منتفع می‌شود، بلکه نسل آینده نیز در چالش‌های فزاینده گرفتار نمی‌گردد و برای همیشه فضای مناسبی در اختیار خواهند داشت. این امر یعنی اینکه تولیدنسل و فرزندآوری را با بوم ایران زمین منطبق کنیم. این سازگاری اساس یک مدیریت کارآمد و خوب است. لذا بر این اصل است که نظارت موالید را اصلی غیرقابل گذشت در ایران دانسته و باور است که خانواده‌ها ملزم به رعایت فرزندآوری می‌باشند. به همین علت است که برای کارآمدی نظام مدیریت کشوری و اثربخشی مدیریت اجتماعی، نقشی نو و ممتاز را برای نظام مدیریت و مهندسی توالد پیش‌بینی و پیشنهاد می‌نماید. این پیشنهادات در قالب سه کلان کارکرد رویکردی

4 - البته دور از ذهن نیست که با دستیابی به تکنولوژی‌های راهگشا در آینده، امکان تولید آب بیش از منابع کنونی هم فراهم گردد.

ارایه می‌شوند. سه گام مهم که برای فضا سازی مناسب برای این سرزمین اهمیت دارند و بسترهای خانواده و اجتماع را به سوی آراستگی اجتماعی و عملکرد صواب هدایت می‌نمایند:

1. مهندسی تولید نسل
2. ادغام دو پایانه‌ی احساس و خرد
3. اصلاح نژادی و مهندسی ژنتیک

سه مولفه‌ی بالا حکایت از این امر دارند، که به واقع چه تفکری بر مقوله‌ی فرزندآوری در بین ما مردم حاکم است. آیا فرزندآوری فقط موضوعی بدیهی، طبیعی، عمومی و اجتناب ناگذیر است؟! آیا فرزندآوری نزد مردم موضوعیتی ویژه دارد؟! تمام امور تبیینی و درج نظریات نوباوه و بدیع در این نوشتار، صرفاً برای ارایه‌ی پاسخ به سه پرسش بنیادی زیر است: سه مولفه که مسلماً مباحث جدی را دربر دارند.

1. در موضوع فرزندآوری، شرط اصلی و مهم رفع نیاز فطری و احساسی والدین است؟!
2. در موضوع فرزندآوری، شرط اصلی و مهم تعیین فضای مناسب برای فرزندان است؟!
3. فرزندآوری مقوله‌ای درچارچوب و تابع قوانین طبیعت است؟!

طرح سه پرسش مبهم و وهم آور صرفاً برای آنست که بدانیم آیا اصولاً پدران و مادران به وضعیت و موقعیت «چه شدن و چگونگی زندگی» فرزند خود، اندیشه می‌کنند؟! آیا پدر و مادر فقط برای رسیدن به میل شخصی و هیجان زندگی، به فرزندآوری روی می‌آورند. یا اینکه نه؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم تولیدنسل امری بدیهی و طبیعی و یا امری الهی است و از توان ما خارج می‌باشد.

مهندسی تولید مثل

مهندسی تولید نسل کنشی است که طی آن فرایند فرزندآوری را هدفمند و با برنامه می‌نماید. برنامه‌ای استراتژیک و کلان زمان که مطمئناً سودمندی را برای اعضای جامعه و شبکه زیست فراهم می‌نماید. همان امری که بشدت با بی‌نظمی و بی‌برنامگی مخالف بوده و رفتارهای کارآمد با کاربردهای مناسب را برای راهبری مردم و تنظیم نظام زیست معرفی می‌نماید. بدین لحاظ بکارگیری نظام کنترل و تعدیل جمعیت و سازگار نمودن مقوله‌ی فرزندآوری با شرایط مکانی و زمانی اصلی مهم بنظر می‌آید. البته برنامه‌ی مهندسی

جمعیت به کنترل جمعیت محدود نمی‌شود و به موضوعاتی چون؛ ایجاد پایانه‌ی مدیریت اصولی، عقلانی و منطقی و نیز اصلاح نژادی مرتبط می‌گردد.

عقلانیت و دوری از احساس و هیجان

پدر و مادر از اساس و بنیاد وجودی خود به داشتن فرزند تمایل و کشش دارند. به همین روی است که زن و مرد با ایجاد تشکلی با نام خانواده، برخوردار شدن از فرزند را هدف اصلی زندگی قرار می‌دهند. البته شکی نیست که این اندیشه، اصلی لازم و با اهمیت است. زیرا که پایش نسل با فرزندآوری حصول می‌یابد و فرزندآوری نیز جلوه‌ای از ذات طبیعی آدمی است. پس نمی‌توان فرزندآوری را از زندگی و خصوصاً زندگی خانوادگی دور داشت. زن و مرد با برخورداری فرزند است که مادر و پدر نامیده می‌گردند. داشتن بچه احساسی زاید به وصف دارد و با تولد بچه است که هیجان و اشتیاق زندگی با شیب تندی اوج می‌گیرند. پس بچه لازم و واجب است.

اما همین احساس خوشایند و زیبا، تمامی ماجرا و اتم بحث نیستند. چرا که تولیدمثل دقیقاً امری فطری- حیوانی است که رفتاری همشکل و همسان با سایر موجودات در هستی می‌باشد. ولی تفاوت انسان با حیوان در نکته‌ی بارزی است که به کیفیت فرزندآوری برای انسان برمی‌گردد. بدان مفهوم که جانوران اصلاً توجهی به کیفیت زندگی و چگونگی تکلیف بچه‌ی خود ندارند. اما انسان از زمان بسته شدن نطفه‌ی فرزند، پیوسته در فکر اینست که چه فضایی برای فرزند خود فراهم نماید. اینکه چگونه زندگی کند و چه آینده‌ای خواهد داشت. به همین خاطر است که آدمی از اجتماع شهری بهره می‌برد و به مقولاتی چون؛ آموزش، شغل، جایگاه اجتماعی، سلامتی و بهداشت، ثروت و دارایی، پیشرفت، رفاه، توسعه و کلا به نوعی از زندگی الگومند می‌پردازد. این الگومندی همان کیفیت زندگی می‌باشد. پس لازم می‌باشد تا انسان نگاهی متفاوت از غریزه به زیست خود داشته باشد و زندگی خود را کیفیت سازی نماید. یعنی اینکه از همان هوش و تعقل استفاده برد و نوعی زیست با کیفیت را برای خود و فرزندان فراهم نماید. لذا است که باید رفتارهای عقلایی و هوشمندانه در پیش گیرد و از احساسات غریزی صرف بماند حیوانات، اجتناب کند. و مسلماً این راهکردها را برای فرزند خود در نظر گیرد و به خواست و نیاز فرزند خود نیز توجه ویژه داشته باشد.

به همین جهت است که ضمن داشتن احساسات لطیف و زیبا در مقوله‌ی بچه دارشدن، باید از خردگرایی و هوشمندی دوری نکند. بدان صورت که با تلفیقی از دو رویکرد احساسات و عقلانیت، راهکارسازی نماید. برخلاف زیست‌جانوری که فقط در محدوده‌ی غریزه و احساسات تعریف می‌گردد، زندگی آدمی بستری از تلفیق و ترکیب احساس و خرد است. زیرا که انسان هم احساس دارد و هم اینکه مشخصاً عقل و هوشمندی وافر دارد. لذا این موضوع مقوله‌ای الزامی برای انسان اجتماعی است و نباید از آن قافل گشت. ضمن اینکه فرزندآوری احساس خوشایندی است؛ اما زندگی و آینده‌ی فرزند قطعاً با عقلانیت شکل بهتری پیدا می‌کند و اجتماع سالمتر و مطلوبتری را به ارمغان می‌آورد. بنابراین شیرینی و ملاحظت کودک که بسیار کوتاه و گذرا بوده و احساسی ملیح و پر از شغف را سبب می‌شود، نباید دلیلی برای فرزندآوری متعدد و بدون برنامه (یعنی افسارگسیخته) شود. ضمن اینکه اگر موضوع فرزندآوری را به شانس و اقبال و سرنوشت جبری احاله دهیم، بدون تردید و مطمئناً با شکست و مشکل مواجه می‌گردیم. بسیاری از معضلات اجتماعی در جهان و تناقضات و تضادهای موجود در جوامع بشری، دقیقاً در همین موضوع ریشه دارند. به عنوان مثال سیل آوارگان و مهاجرین به اروپا در دوران فعلی و مشکلات بیش از اندازه در برخی جوامع، ارتباط حتمی به نبود مهندسی کنترل جمعیت و رهاشدن مقوله‌ی فرزندآوری در جهان سوم دارند. هرچند که مقوله‌ی کنترل جمعیت و کاستن زادو ولد و کاهش جمعیت در جوامع، موضوع مستقلاً است و در این مقال نمی‌گنجد. اما مشخصاً هدفی خطا نیست و از راهکردهای خاص خود برخوردار است. اما در کل باید به این درک برسیم که فی‌نفسه عارضه‌ی کاستی و کمبود جمعیت در یک جامعه، اصلاً فاجعه نیست و خیلی خیلی کمتر از آسیب جمعیت افسارگسیخته و غیرقابل کنترل می‌باشد. زیرا که جمعیت‌ریزی بدون برنامه و خارج از ظرفیت هر بوم، مطمئناً به فاجعه‌ی زیستی می‌گراید و بحران‌های فراوانی را ایجاد می‌نماید. این موضوع همان مسئله‌ی مهم در ایران زمین امروزی است. مسئله‌ای که بدون تردید به راحتی به حل نخواهد گرایید و مشکلات بیشتری از وضعیت امروزین ایجاد خواهد نمود.

اصلاح توارث ژن با مهندسی ژنتیک

سومین رویکرد در نظام مدیریت اجتماعی برای اصلاحات جمعیتی و ایجاد فضای ایمن و نیکبخت در جامعه، اصلاح توارث یا دستکاری در نظام ژنومیک می‌باشد. تبیین این موضوع در بخش دوم به بستر تبیین سپرده می‌شود.

مهندسی توارث ژنتیک / اصلاح ژنتیکی

مدیریت اجتماعی

مهندسی توالد نسل / کنترل جمعیت

بخش دوم

«مهندسی توارث ژنتیکی»

اصلاح توارث با مهندسی ژنتیک

هرچند موضوعات جمعیت اجتماعی و کنترل موایید اصولی قابل توجه در حوزه‌ی مدیریت اجتماعی بشمار می‌آیند و نظام و نظم جامعه دقیقاً وابسته به نوع مدیریت اجتماعی و مهندسی جمعیت انسانی هستند. ولی بی‌گمان جامعه‌ی انسانی با مسئله‌ی دیگری در موضوع مهندسی جمعیت اجتماعی، روبرو می‌باشد. مسئله‌ای که بازهم در همین مقوله‌ی نوع و شیوه‌ی مدیریت اجتماعی قرار می‌گیرد. اما مولفه‌ای است که بی‌درنگ به پیش از تولیدنسل برمی‌گردد و راستی‌آزمایی جدی را در قضیه سالم بودن کودک دنبال می‌نماید. این موضوع فراگردی است که رفع نقص کودکان را نشانه گرفته و در موضوع وراثت ژنتیک جای گرفته و اصلاح ژن‌ها را تعقیب می‌نماید. دراصل اگر مهندسی موایید ابزاری برای کنترل تولید نسل و به حوزه‌ی کمیتی نفوس اشاره دارد. اما اصلاح ژن و مهندسی نظام ژنومیک به حوزه‌ی کیفی انسانی و چگونگی کالبد فیزیکی و شاید به روان انسانی^۵ ارتباط دارد. مولفه‌ای که اثرگذاری و آفری در ساختار زیست بجا می‌گذارد و درنظر دارد تا انسان‌های سالم داشته باشیم. جامعه‌ای که با وجود افراد سالم، به خوشبختی و سعادت می‌رسد. سعادت‌مندی معیاری است که با برخورداری از افراد سالم و خشنود نشان داده می‌گردد و حتماً با جامعه ناشاد و ناراضی تفاوت اساسی دارد. مردمی که از رضایت و خشنودی فردی و اجتماعی برخوردار باشند، مسلماً به سعادت می‌رسند و مردم ناراضی و غمگین، نمی‌توانند جامعه‌ای شاداب و وزین برپا کنند.

جامعه‌ای آکنده از افراد ناقص

واضح و قطعیت دارد که درصدی قابل توجه از مردمان حاضر بر زمین دچار نقص عضو یا بیماری‌ها و عوارض هولناک و اذیت کننده هستند. خیلی از این آسیب‌ها و امراض مردمی ریشه در دوران جنینی یا

5 - هرچند که مشخصاً علم ژنتیک باوجود تکنولوژی دانش و علم امروزی، توانایی تغییر در جسم فیزیکی موجودات دارد و در بسیاری حوزه‌های تحقیقاتی به اثبات رسیده است. ولی قابلیت تغییرات ژنومی و اثر بر روان و خلقیات موجودات خیلی پیش نرفته و هنوز به احراز قطعی نرسیده است.

مختصات ژنتیکی پدر و مادر دارند و از روز تولد با کودک همراه می‌باشند. هرچه بیماری‌هایی مانند آبله مرغان، سرخک، مننژیت، تب، عفونت و ویروس عادی و موقتی هستند و با عامل محیطی بروز می‌یابند. ولی بیماری‌های سندرومی، قلبی، سرطان خون، دیابت، نقص تکاملی، اختلال روانی و اختلالات جسمی که شیوع فراوانی در بین کودکان تازه متولد شده دارند، موقتی و دوره‌ای نیستند و شوربختانه بالای هولناکی برای کودک در طول عمرش می‌باشند. براساس آمارهای جهانی، این نوع بیماری‌ها در تمامی ملل دنیا مشاهده می‌گردند و حتی کشورهای مترقی نیز از این عامل‌ها رنج می‌برند. ولی نکته‌ی مهم و مورد بررسی در این نوشتار اینست که «چرا باشد و یا چرا باید باشد». این دو پرسش خیلی مهم هستند و در فرازهای بعدی به آن پرداخته خواهد شد. این نوع کودکان و آدمیان حتی در جوامع پسر و عقب مانده بیشتر از رنج و میانگین جهانی وجود دارند و مشکلات زیادی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، بهداشتی و اجتماعی فراهم می‌نمایند. اگر این عوارض و بیماری‌ها در طول زندگی عارض شوند، مسئله‌ای و اگر در بدو تولد از مادر و پدر منتقل شوند، مسئله‌ای دیگر هستند. به واقع مبحث ایمنی اجتماعی موضوعی و انتقال عارضه از طریق وراثت موضوعی دیگر و متفاوت از ایمنی اجتماعی می‌باشد. و این نوشته دقیقاً همین مبحث عارضه‌ی پیش از تولد را دنبال می‌نماید. ولی قضیه مهم آنست که چرا در مقابل عامل وراثت و عارضه برای کودک بیگانه کوتاه می‌آییم و این موضوع را در بست می‌پذیریم. البته خیلی‌ها با طرح این مبحث مخالف می‌باشند و حتی این را ضدیت با نظام طبیعت و حتی با مغایر با تقدیر الهی و مقدرات جبری می‌دانند و تقدیر طبیعی را به آوردن فرزند با هر شرایطی می‌دانند. یعنی اینکه به هیچ وجه نباید در کار طبیعت دخالت نمود. اما می‌دانیم که دنیا پر از آدمیان با نقص جسمی و روانی می‌باشد و بسیارند آدمیانی که در نقص خود هیچ تقصیری ندارند و عارضه‌های خود را از پدر و مادر به ارث برده‌اند. یعنی دقیقاً از طریق عامل وراثتی یا ناوگان ژنومیک است که کاستی‌ها، عوارض و نواقص والدین به کودکان یا بچه‌ها منتقل می‌گردند. ژن‌های سالم، سلامتی و ژن‌های ناقص و اختلالات ژنتیکی نیز بیماری و معلولیت و اختلالات جسمی - روانی را حاصل می‌شوند.

مشاهده‌ی کودکان و افراد بزرگسالی که به جهت سهل انگاری پدر و مادر یا ژن‌های معیوب و مختل، به زندگی دردآفرین و هولناک در طول زندگی محکوم شده‌اند، خیلی سخت و دردناک است. دیدن افرادی که به بلا و محنت اجباری گرفتار گشته‌اند، اصلاً خوشایند و منصفانه نیست. اینکه آدمیانی به جهت قصور و اشتباه دیگران (مانند پدر و مادر) اندوهناک و غمناک زندگی نمایند، خیلی زجرآور و نکوهیده است. اینکه فردی اصلاً در وضعیت بغرنج و رنجوری و عذاب خویش دخالت ندارد، بسیار حزن انگیز است و این عذاب و

زجر آدم بیگناه و بی تقصیر، خاطر آدمی را آزرده می‌سازد. چرا اجازه دهیم فردی در عین ناچاری و استیصال به ذلت و مشقت افتد؟! زیرا که به عینه می‌دانیم انسان ناقص زجر می‌کشد. پس بدون تردید این رفتار غیراخلاقی و وادار نمودن فرد به زندگی دردمندانه و زجرآور، در دایره‌ی انسانیت جای نمی‌گیرد و مسلماً زایل نمودن حقوق اساسی انسانی نامیده می‌گردد. آیا عقلانیت حکم می‌کند که فردی از کودکی تا بزرگسالی با محنت و غم زندگی زندگی کند؟! به واقع آیا وجدان منصف می‌پذیرد که در عین آگاهی و اطلاع کامل، به تولد و دنیا آمدن بچه‌ی ناقص راضی گردیم؟! آیا این اقدام، خودش عین ظلم به کودک نیست؟! این موضوع زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که به موضوع آینده پژوهی و آینده‌نگری پرداخته گردد و چالش «انسان ناقص و اثرات آن» به بستر مطالعه و تحقیق سپرده شود. لذا بدین لحاظ مسجل است که برای بهبود نظام زیست و داراشدن شبکه‌ی اجتماعی پدرام و خوشبخت، زدودن زجر و رنج امری لازم شمرده می‌شود و توصیه به زدایش عوامل اذیت و آزار انسان‌ها واجب بنظر می‌رسد.

بدین لحاظ نظامی از مهندسی توارث و بازیابی ساختار کروموزومی را در هنگام فرایند فرزندآوری ضروری می‌نماید. این سامانه‌ی مهندسی ضمن اینکه می‌تواند در بافت مدیریت اجتماعی پوشیده گردد و راهکردی برای حل مسئله‌ی مشکلات ژنتیکی محسوب گردد. بلکه کاربست و سازوکاری برای اصلاح نمودن نظام کروموزیک و ترمیم و نوسازی ژن‌های آلوده و ناقص باشد. اقدامی که الزام جامعه‌ی بشری می‌باشد و برنامه‌بندی سازوکارها و ساختارریزی کاربست‌های آن ضرورتی غیرقابل گریز است. اما بازپرسش دیگر اینست که راهکار چیست و چه باید کرد؟

اصلاح نظام ژنومیک یا همان اصلاح نژادی

ما انسان‌ها همانطور که می‌سازیم و اختراع و کشف می‌کنیم. در همان حال به تخریب نیز مشغول می‌باشیم. بزرگترین مشخصه‌ی تخریب‌گری ما انسان‌ها، تخریب محیط زیست است. ضمن اینکه به تحلیل و ضعف نمودن خود نیز کوشا شده‌ایم. یعنی ناخودآگاه با اختراع ملزومات جدید راحت‌طلبی و روبات‌ها و با بکارگیری داروها و کشف راه‌های طولانی نمودن عمر، دقیقاً به ضرر خود عمل کرده‌ایم و به ضعف جسمی گراییده‌ایم. ضمن اینکه در همین راستا با کشف داروهای درمان‌کننده‌ی بیماری‌های مهلک و ناعلاج، خیلی از ژن‌های ضعیف و شکننده به نسل بعدی منتقل می‌شوند. حال آنکه در گذشته اینگونه بیماران از دست می‌رفتند و

امکان انتقال ژن ناسالم کمتر میسر می‌شد. ولی به هر حال کلا ما انسان‌ها به جهت اقدامات خود، به سمت ضعف حرکت می‌کنیم و هر روز نیز امکان ضعف ما بیشتر می‌گردد. یعنی اینکه امکان تغییرات ژنتیک نیز دور از دسترس نیست. اما در عین حال تکلیف داریم تا راهکارهای لازم را پیش بینی نماییم. اما برخلاف سیر به آسان شدن زندگی، مسلم است که زندگی امروز فرق اساسی با گذشته‌ها دارد و ساختارهای اجتماعی نیز بسیار تغییر نموده‌اند. بدین جهت است که مثلا نظام فرمانداری و راهبری از تک فردی دیکتاتوری به مردم سالاری آزادواری رسیده است. شاکله‌ی این تغییرات، تحول نظام اندیشه و دانش بشری با سوگیری به رفتارهای جدید برای زندگی بهتر و رفاه همگانی و سعادت انسانی می‌باشد. و بدین جهت است که روز به روز کارسازی اسباب و ابزار توسعه و پیشرفت ترقی می‌یابند. اما همانطور که گفته شد انسان اجتماعی به ضعف گراییده و جسم لرزانی پیدا کرده است. مضافا آنکه انسان همانند هر موجود زنده کامل نیست و از نقص‌های زیادی برخوردار است. و این نقص‌ها نسل به نسل منتقل می‌گردند و این حرکتی پایدار بنظر می‌رسد. بدین روی است که با توجه به این روند نقص روزافزون آدمی، باوری نادرست است که وضعیت ضعف و نقص حفظ گردد و برای خروج از وضعیت جسمی ضعف آدمی، راهکاری ژنتیکی صورت نپذیرد و بستر زیست را به حال خود رها کنیم.

ولی باید دانست که اصلاح و تحول نظام جسمی و فیزیکیال تحت گفتمان این نوشته، تفاوت بنیادی با تفکرات «ابرانسانی و به نژادی» با مفهوم نژادپرستی و نابودی نژاد ضعیف و مغلوب دارد. نویسنده این اوراق هیچ همفکری و همتایی با افرادی چون فرانسیس گالتون⁶ اندیشمند انگلیسی در قرن نوزدهم و بیستم ندارد. درواقع او قایل به بهبودی تبار و نسل آدمی بود. و بدین جهت بود که با گسترش این تئوری در اروپا، فردی با نام هیتلر بزرگترین انحراف رفتاری را از این تئوری برداشت نمود. هیتلر رهبر نازی آلمان با شعار «ژرمن (آریانی) نژاد برتر» ازدواج با بیگانگان را بشدت سرکوب و افراد عقب مانده‌ی ذهنی را عقیم می‌نمود تا به وراثت نسل نرسند. و صد البته که این تفکر در ایجاد جنبش‌های نژادپرستی در جهان بی‌تأثیر نبود. اما

6 - Francis Galton (1822 - 1911). او را بنیانگذار تئوری به نژادی (Eugenics) می‌دانند که به برتری نژادی اعتقاد داشت و معتقد بود که نباید با کودکان، جنایت کاران و دیوانگان ازدواج نمود. زیرا که هوش قابلیت فردی است و از راه توارث منتقل می‌شود. لذا باید نژادهای برتر و بهتر را تقویت نمود. بدین روی آزمون هوش برتر و مقوله‌ی انتخاب مصنوعی را به او منتسب می‌کنند که می‌خواسته به تئوری خویش، خاستگاه عملی بدهد.

فرد دیگری که از منظر دیگر به این راه رفت، جوسیا زاینر (Josiah Zayner) محقق آمریکایی ناسا است. او به به‌نژادی معتقد می‌باشد و اقداماتی برای مافوق نمودن انسان انجام داده است. زاینر با دستکاری DNA خودش، تلاش کرد با حذف یک پروتئین که مانع رشد عضله در بازوی چپش می‌شد و از طریق تزریق ژن DIY قدرت خود را فوق‌العاده نماید. این زیست-شیمی‌دان ادعا می‌کند ما «برده ژنوم‌هایمان هستیم» و باور دارم با گسترش مهندسی ژنتیک DIY نژاد جدیدی از «بشر مافوق یا ابرانسان» ایجاد خواهد شد. او ادامه می‌دهد روزی را تصور میکنم که مردم به مکان‌هایی مانند سالن تنو بروند و به جای انجام تنو، با عامل ژن رنگ مو و یا رنگ چشمشان را تغییر بدهند.

این نظریات و اعمال مربوط به کسانی است که باور به تکامل انسانی و اجتماعی دارند. چارلز داروین و پسر عمه‌اش گالتون از این گونه افراد می‌باشند و تکامل را اصلی حتمی و غیرقابل گذشت می‌دانند. حال آنکه نویسنده این نوشتار اصلا به تکامل انسانی و جامعه‌ی انسانی اعتقادی نداشته و جهان را نظام تطوری و دگرشدن می‌بیند. یعنی اینکه هستی پیوسته در حال شدن و دگرگونی دائمی است. و این حرکت تطور و فراگشت هیچگاه توقف نخواهد داشت و تغییرات و فرگشت‌ها دقیقا مطابق و سازگار با زمان و مکان رخ می‌دهند. بدین ترتیب اگر فرهیختگان و مدیران یا بطور کلی نخبگان یک جامعه به این فهم برسند و جامعه و کلیه‌ی نهادهای اجتماعی را بر مبنای لزوم تطور و فراگشت، تغییر دهند و تحول اجتماعی را پیاده نمایند. بی شک پیروزان میدان جهانی و آنان که بر ایستایی و توقف در زمان اصرار داشته باشند، حتما بازندگان بزرگ جهانی نامیده می‌گردند. تغییر و تحول اصلی اجتناب ناپذیر و لازم برای هر جامعه‌ی انسانی است و هر تفکری و باوری که پایگاه در گذشته دارد و ابرام بر ماندن و حفظ اندیشه‌های گذشته‌گرا و یا کنون‌گرا داشته باشند، قطعا آن جامعه واپسگرا و مردمانش نگون بخت می‌باشند.

و آنچه که به عنوان اصلاح نژادی یا مهندسی ژنتیک در این نوشته دنبال می‌نماید. تفاوت جوهری با دو نظریه‌ی پیشین داشته و مشخصا در راستای اصلاح اجتماعی و تحول نظام زیست می‌باشد. اما نظریات گالتون و زاینر یقینا و دقیقا به تحول نژاد آدمی اشاره دارند و از اساس به متغیر شدن شکل و جوهره‌ی آدمی کوشش می‌گردد. حال آنکه نویسنده خود را مبرا از دو سازه‌ی به نژادی فرانسویس گالتون و ابرانسانی جوسیا زاینر می‌داند. درواقع با وجود انسان‌های مریض و ناراحت که به دلیل وراثتی مبتلا به امراض و نواقص ذهنی- جسمی می‌باشند، خیلی خوشایند نیست و نمی‌توان جامعه‌ای با افراد ناراحت را خوشحال نمود یا

شاداب گردانید. البته اینکه از چه زاویه‌ای به این مولفه نگاه می‌گردد، موضوعی قابل تامل است و مطمئناً جایز و درست نیست که در همه حال و شرایط و مطلقاً آن را مردود شمرد. زیرا که می‌دانیم در شرایط امروزین جامعه‌ی بشری، موضوع فرزندآوری و مقوله‌ی فرزندان دارای نقص عضو و اختلالات جسمی-روانی، به مولفه‌ای چالش‌انگیز و پرشایبه تبدیل شده است و مناقشات زیادی را در امور جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روانشناسی فردی، روانشناسی اجتماعی، بیماری‌های فردی و اجتماعی، آلاینده‌ی محیط زیست، اقتصاد و اشتغال و کلا مدیریت اجتماعی ایجاد کرده است. پس بهتر آنست که موضوع اصلاح ژنتیک و راه‌های رفع شبهه به میدان جامعه وارد گردند و راه حل منصفانه و عقلایی مطرح گردد. این اقدام هم حرکتی برای داشتن جامعه‌ی شادمان و هم عملی برای راهگشایی رفع ناراحتی و زجر عده‌ی زیادی از مردم بی‌تقصیر است. البته راهگشایی خیلی هم سخت نیست. کافی است بدانیم که جانوران و طبیعت نیز براین راه می‌روند و سالم‌نمایی بستر زیست‌امری واجب و سنجیده است.

در طبیعت زیاد مشاهده می‌گردد که جانوران راهکارهای متنوعی را برای رهایی از این موضوع پیدا کرده و عمل می‌کنند. هرچند که این اعمال آنها صرفاً برگرفته از غریزه‌ی فطری است، ولی بی‌شک خیلی بجا تصور می‌شود. هم‌نوع‌خواری یا فرزندخواری عملی جالب و قابل توجه است. یکی از خونبارترین موارد هم‌نوع‌خواری در میان ببرکوسه‌های شنی اتفاق می‌افتد، طی آن جنین‌های بزرگتر در رحم مادر، جنین‌های کوچکتر را می‌خورند. دانشمندان در مورد دلیل این پدیده حدس می‌زنند که با این کار، دو بچه کوسه‌ی غالبی که در نهایت متولد می‌شوند به اندازه‌ی کافی بزرگ خواهند بود تا طعمه‌ی دشمنان نگردند. فراوان دیده می‌شود، وقتی که حیوان ماده فرزندان خود را به دنیا می‌آورد، بسیار ضعیف و رنجور می‌شود و به شکل قابل توجهی انرژی خود را از دست می‌دهد. لذا معمولاً برای بازیابی انرژی از دست رفته‌ی خود به نزدیکترین منبع که همانا فرزندان‌ش هستند مراجعه و مبادرت به خوردن آنها می‌کند. در بین خرس‌ها مشاهده شده که اگر چهار توله به دنیا آمده باشند و دو تای از آنها بیمار و نارس باشند، ممکن است مادر آنها را بخورد تا انرژی کافی برای نگهداری دو خرس سالم را بدست آورد. کلاً این فرضیه برای این پدیده مطرح است که حیوانات هر گونه عنصر بیمار و یا غیرسالم را از گروه‌های خود حذف می‌کنند تا نسلی زیرک و قوی داشته باشند و بتوانند در برابر تندبادهای زندگی مقاومت خوبی ارائه نمایند.

البته خاطر نشان می‌شود که آدمی خیلی هم با اصلاح نژادی غریبه نیست و در طول تاریخ کلان ناخودآگاه اقدامات متنوعی در تغییرات زنتیکی در پیرامون خود انجام داده است. از این دست اقدامات چند نمونه در حافظه‌ی تاریخی بجا مانده است. به چند مورد از این اعمال آدمی در مورد اصلاح رفتارهای حیوانات و بازدهی محصولات در گیاهان، با طرق زیر اشاره می‌گردد:

- اهلی کردن حیوانات وحشی مانند سگ، گاو، گربه و پرندگان از روزگاران قدیم، نوعی از اصلاح ژنتیکی حیوانی بوده که در خاموشی و پنهان و همینطور ناخودآگاهانه انجام گرفته و آدمی حیوانات زیادی را طی قرن‌ها اهلی نموده است.
- اصلاح نژادی نباتات یکی از برنامه‌های بزرگ و علمی بشر در راستای اهداف ارزشمندی برای برداشت محصول بهتر و بیشتر و همچنین مقاوم نمودن گیاهان برای مبارزه در برابر آفات بوده است. اصلاح نباتات سابقه‌ی زیادی در جهان و ایران دارد.
- پدیده‌ی یاخته بنیادی یا سلول‌های بنیادی در ایران و جهان، یکی از اقدامات اصولی در راه اصلاح نژادی حیوانات بوده است. آدمی توانسته در زمینه‌ی درمان بیماری، ترمیم و نوسازی یاخته‌های ناسالم و ناهنجار به پیشرفت‌های قابل نظری دست پیدا نماید.
- بسیار برخورد داشته‌ایم که افرادی خودآگاه برای تغییر رنگ پوست، رنگ چشم و یا زیبایی بدنی فرزندان خود، با افراد خارجی و بیگانه ازدواج می‌کنند. این فرایند در ناخودآگاهی نیز رخ داده و از راه امتزاج نژادی افراد و ملل مختلف، مردمانی متفاوت و تغییرشکل یافته خلق شده‌اند. مثلاً از ازدواج سفیدپوستان غربی با سیاهان آفریقایی، نسلی جدید با پوستی زیبا حاصل شده است. زیبارویان ترکیه با چشمان آبی هم از راه تداخل نژادی با غریبان حادث شده‌اند. از این نمونه‌ها بسیار است، اما این اتفاق کمتر برای ایرانیان رخ داده است.

اگرچه مشاهده می‌شود اقدامات متنوع و مختلفی در زمینه‌ی اصلاح نژادی در گیاهان و حیوانات صورت گرفته، اما متأسفانه کمتر به حوزه‌ی انسانی ورود کرده‌ایم. و این رفتار مطمئناً نقص رفتاری در انسان است. زیرا که این انسان نیرومند باید بداند که باید در همه چیز دخالت داشته باشد. چرا که در غیراینصورت انسان نامیده نمی‌گردد. ضمن اینکه لازم به ذکر است که خیال نیست دست به اقدامات غیرانسانی و ضداجتماعی

زده شود. بلکه منظور آنست که دقیقا در راستای اصلاح اجتماعی عمل کنیم. و منظور از اصلاح نژادی در این نوشته نیز در همین حد و میزان است. ولی چون حیوانات تا مرز غریزه‌ی خود عمل می‌کنند و توان تحقیق و پژوهش و فعالیت پزشکی ندارند. لذا این انسان که از توانایی و هوش سرشاری برخوردار است امکان خلق راهکارهای غیرحیوانی دارد و می‌تواند از هوش و عقل خود بهره‌ی وافری برد. این راهکار همان استفاده از تکنولوژی در عرصه‌های زندگی است. تکنولوژی مهندسی توارث و اصلاح و ترمیم پایگاه ژنومی، بزرگترین و بهترین عملیات برای سالم‌سازی انسان‌های آینده و یک بعد از اصول داراگشتن جامعه‌ی پدram و خوشبخت است. بدین سان مبرهن است که اقداماتی چون اصلاح نژادی، تلفیق نژادی و تحول نژادی، اهدافی بزرگ و صرفا برای رفع ضعف، ارتقا قوت‌ها، نقص زدایی، زیباسازی و ممتاز نمودن شاخص‌های انسانی است. اقدامی که بی‌تردید در پروسه‌ی اصلاح اجتماع نیز موثر و مفید می‌باشند.

نتیجه نهایی

در عین اینکه جهان از نظم منسجمی برخوردار است و ملل موجود در جهان بر این نظم خشنودند و مایل می‌باشند. اما داریم مردمانی که با تکیه بر باورهای ایدئولوژیک، نظم جهانی را بر نمی‌تابند و رفتارهای حتی مخالف نیز دارند. و این رفتارهای مخالف دقیقا عامل مخل در نظم جهانی می‌باشند و تلاش دارند تا نظم جهانی برهم خورد. لذا می‌بینیم که هیچگاه جهان به همگرایی و همسویی نمی‌رسد و پیوسته با اختلاف زندگی می‌کنیم و عده‌ای نیز بر بی‌نظمی می‌کوشند. موضوع فرزندآوری و تولیدنسل نیز گرفتار همین رفتارهای پارادوکس است. در عین اینکه جمعیت جهانی بشدت روبه رشد است و برخی از بوم‌های جغرافیایی اصلا ظرفیت محیطی برای این موج جمعیت را ندارند، ولی شوربختانه بر امر فرزندآوری و تولید تناسل کوشش می‌شود. در ایران نیز این کوشش و تبلیغ برای فرزندآوری در حالی صورت می‌گیرد که کشور ما در زمینه‌ی منابع زیستی بشدت دچار بحران‌های مختلف است. یعنی ضمن اینکه فرزندآوری در چارچوب برنامه‌ی کارشناسی نیست، که حتی فرزندان ناقص زیادی هر روز متولد می‌شوند و سازمان بهزیستی گرفتار معضلات فراوانی می‌باشد. به واقع رفع معضلات ازدیاد جمعیت و انسان ناقص در جامعه خیلی هم سخت نیست. کافی است:

اول) نگرشمان را تعدیل کنیم

دوم) دست به برنامه شویم

سوم) رفتارمان را عوض کنیم

چهارم) از جامعه سالم و لذتمند استقبال کنیم